

هخامنشیان

اثر آملی کورت

○ تهماسب طالبی



○ هخامنشیان
○ تالیف: آملی کورت
○ ترجمه: مرتضی نایب فر
○ ناشر: ققنوس، تهران
○ چاپ اول، ۱۳۷۸

کتاب هخامنشیان، تألیف خانم آملی کورت، ترجمه‌ای است از فصل آخر کتاب دوجلدی خانم کورت به نام تاریخ خاورمیانه باستان از انتشارات راتلیج انگلستان که چاپ نخست آن در سال ۱۹۵۵ انتشار یافته است. این کتاب به بررسی تاریخ سراسر خاورمیانه از بین‌النهرین و مصر گرفته تا فینیقیه و ایران از حدود هزاره سوم تا ۳۳۰ قبل از میلاد یعنی تا زمان حمله اسکندر مقدونی به امپراطوری هخامنشی می‌پردازد.^۱

کتاب با اشاره‌ای مختصر به منابع این دوره آغاز و با عناوینی چون: پارسیان و مادها، تشکیل امپراطوری، تاریخ هخامنشی و مشکلات آن، ساختار امپراطوری هخامنشی ادامه می‌یابد.

یکی از نکات مهمی که نویسنده به آن پرداخته، توصیف و تعریف نامطلوب ایران هخامنشی در آثار هرودوت و سایر مورخین یونانی است. آملی کورت معتقد است که: «ثروت و قدرت پادشاهان ایران نویسندگان یونان را مسحور ساخته بود و آنان در واکنش به این عظمت و جلال به نقل داستان‌هایی از دسیسه‌های درباری و انحطاط اخلاقی ناشی از نازپروردگی و رفاه و تجمل بی‌پایان می‌پرداختند. این داستان‌ها که شاهان هخامنشی را اسیر زنان دربار می‌دانست در واقع روایت و بازتابی از هنجارهای اجتماعی و سیاسی خود یونان بود.»^۲ اشاره مؤلف به خط و خطوط مادی و پارسی، همان مطالبی است که در سایر منابع عصر هخامنشی قید شده است. در این رابطه مؤلف می‌نویسد: «خط پارسی باستان که بیستون هم به آن زبان است اختراع یوده که به فرمان خانواده سلطنتی صورت گرفته تا بیننده را تحت‌تأثیر قرار دهد و خط یگانه‌ای برای زبان پارسی فراهم شود که جلوه‌ای از شاهنشاهی ایران باشد ولی این خط در خارج از عرصه رسمی کاربردی نداشته باشد.»^۳ در رابطه با لشکرکشی و اقدامات کمبوجیه در مصر مؤلف چندان با نظر هرودوت که کمبوجیه را مردی سنگدل و بی‌علاقه نسبت به عقاید اجتماعی و مذهبی مصریان می‌داند، موافق نیست. به نظر مؤلف متون مصری تا اندازه زیادی این گفته‌های هرودوت را تأیید نمی‌کنند.

مهمترین نکته‌ای که شاید بتوان گفت در کتاب آملی کورت بیشتر جلب توجه می‌کند موضوع بردیای دروغین است. خانم کورت این واقعه را صحیح نمی‌داند، به عبارت دیگر آملی کورت معتقد است کسی که بدست داریوش از پای درآمد خود بردیا، برادر تنی و راستین کمبوجیه بوده است نه گئومات مغ. داریوش این داستان را برای غصب سلطنت بر ساخته است. به نظر آملی کورت داریوش به دلایلی از شاه شدن محروم بود. (مؤلف اشاره‌ای به این دلایل ندارد) بدین جهت او در شجره‌نامه خویش در آغاز سنگ‌نبشته بیستون بر ادعای خود از لحاظ تبارشناسی برای جلوس بر تخت اصرار می‌ورزد و خود را به کوروش منصوب می‌کند و نیاکان خود و آن فاتح بزرگ را از نیایی واحد یعنی هخامنش برمی‌شمارد و تقریباً تردیدی نیست که اینها همه ساخته خود داریوش است تا به اشغال تخت سلطنت توسط او مشروعیت بخشد و او را ریاکارانه به خانواده فاتح بزرگ پیوند دهد.^۴

در ادامه این مطلب مؤلف می‌نویسد: «داریوش اعتراف دارد که پدر و مهمترین نکته‌ای که شاید بتوان گفت در کتاب آملی کورت بیشتر جلب توجه می‌کند موضوع بردیای دروغین است. خانم کورت این واقعه را صحیح نمی‌داند، به عبارت دیگر آملی کورت معتقد است کسی که بدست داریوش از پای درآمد خود بردیا، برادر تنی و راستین کمبوجیه بوده است نه گئومات مغ. داریوش این داستان را برای غصب سلطنت بر ساخته است. به نظر آملی کورت داریوش به دلایلی از شاه شدن محروم بود. (مؤلف اشاره‌ای به این دلایل ندارد) بدین جهت او در شجره‌نامه خویش در آغاز سنگ‌نبشته بیستون بر ادعای خود از لحاظ تبارشناسی برای جلوس بر تخت اصرار می‌ورزد و خود را به کوروش منصوب می‌کند و نیاکان خود و آن فاتح بزرگ را از نیایی واحد یعنی هخامنش برمی‌شمارد و تقریباً تردیدی نیست که اینها همه ساخته خود داریوش است تا به اشغال تخت سلطنت توسط او مشروعیت بخشد و او را ریاکارانه به خانواده فاتح بزرگ پیوند دهد.^۴ در ادامه این مطلب مؤلف می‌نویسد: «داریوش اعتراف دارد که پدر و

پدر بزرگ وی در زمان اقدامات او برای بدست آوردن تخت زنده بودند. اگر اینگونه بوده است چرا حکومت را داریوش به آنها نداده است.»^۵ از سوی دیگر پدید آمدن شورش‌ها بر علیه داریوش دلیلی بر نامشروع بودن و غاصب بودن وی می‌باشد. قبل از اینکه به ادامه مطالب کتاب بپردازیم، لازم است به نکاتی چند درباره این اظهارات خانم آملی کورت اشاره نمائیم:

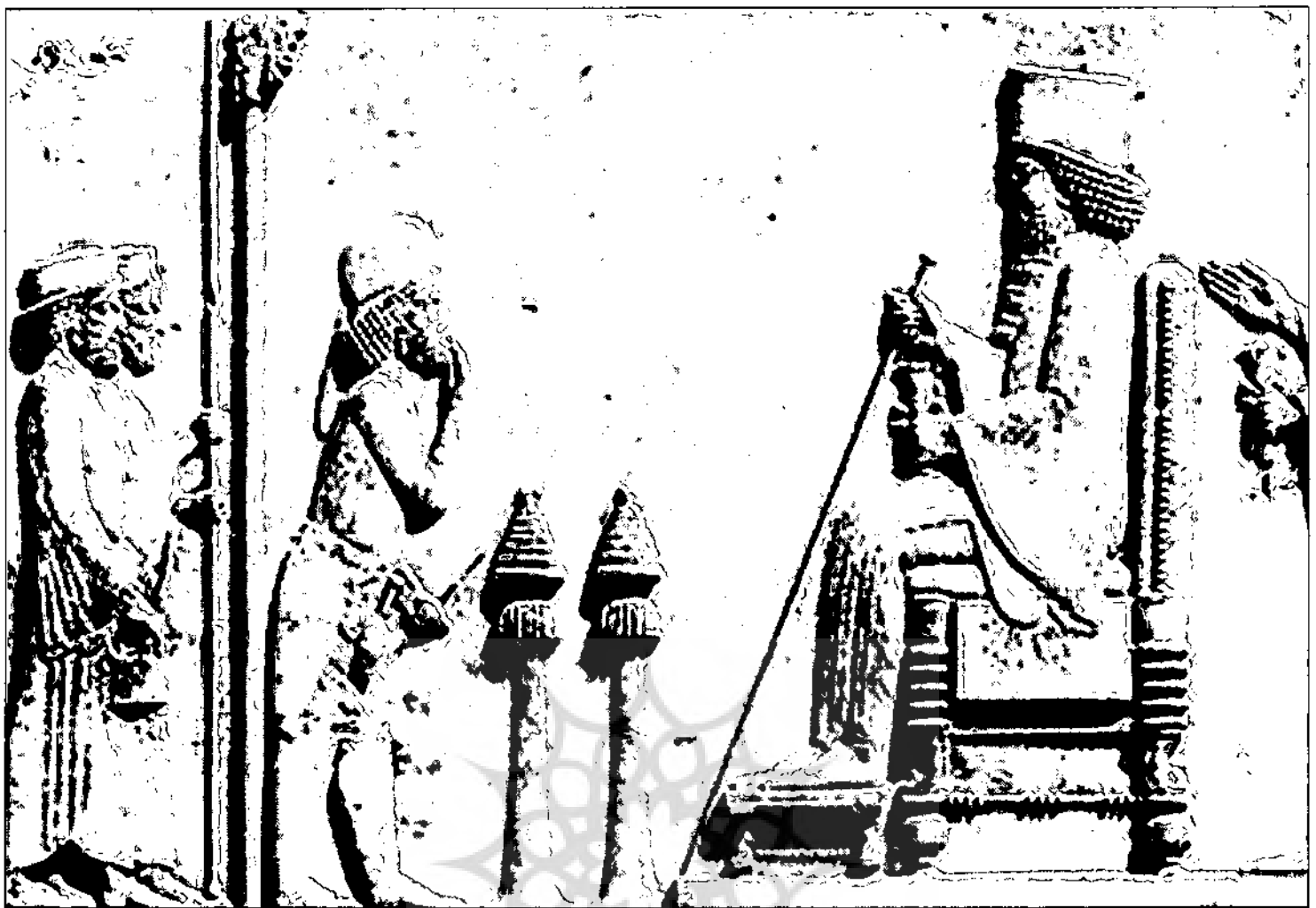
۱- مؤلف محترم در بررسی روایات هرودوت گویا گزینشی عمل نموده است. به بیان دیگر هر جا به تأییدی نیازمند بوده به آن استناد جسته و هرگاه یا نظرش مغایر بوده به طرد شدید پرداخته است.

۲- اصرار ورزیدن داریوش (بنا به اظهار آملی کورت) در نسب‌نامه و نگارش آن را نمی‌توان دلیلی قطعی بر نامشروع بودن سلطنت داریوش به واسطه قتل بردیای راستین دانست. اگر داریوش مبادرت به نوشتن نسب‌نامه کرده شاید: اولاً یا او احساس می‌کرده مردم به او به دیده شک می‌نگرند [در عین حال که او می‌داند بردیای دروغین را کشته است] به جهت اینکه در جای‌جای ایران هر کسی ادعای تخت و تاج نموده و به عبارتی عظمت و قداست پادشاهی ملعبه دست عوام گشته است و او برای رفع این شک و شبهه دست به نوشتن اصل و نسب خود نموده تا مردم را از سردرگمی نجات دهد و تبار و ریشه و اصل خود را دقیقاً به آنان بشناساند. ثانیاً: یا اینکه او با تأکید بر نسب و تبارش در واقع نوعی سوگند به راست بودن حکومت‌اش می‌خورد و می‌خواسته دروغ بودن ادعاها و نامشروع بودن سلطنت و کارهای بردیا را نشان دهد. اگر به این کلام داریوش که در کتیبه بیستون می‌گوید توجه کنیم که «شورش‌ها از جهت دروغ‌گویی اشخاص بوده چه هریک در ایالتی خود را از دودمان شاه می‌خوانده مردم را فریب دادند» می‌توانیم بفهمیم که گئومات خود پدیدآورنده بدعت بوده است. چگونه مردی که می‌خواهد شاه (داریوش) شود از مردم می‌خواهد که دروغ‌گویند ولی خود به آنها دروغ بگوید و مطالب دروغی را بر کتیبه بنویسد؟^۶

۳- تأکید بر اصل و نسب تنها اختصاص به داریوش نداشته است. شاهان قبل و بعد از او هم چنین کاری را انجام داده‌اند. همچنانکه کوروش در معرفی خویش گوید: «کوروش شاه همگان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل،... پسر کمبوجیه شاه بزرگ، نوه کوروش شاه بزرگ نبیره چیش پیش شاه بزرگ...»^۷

خود گئومات هم پس از نشستن بر تخت به معرفی اصل و نسب خویش پرداخته است (چنانکه داریوش در بند ۱۸ کتیبه بیستون به این نکته اشاره می‌کند).^۸

۴- اینکه مؤلف محترم ابراز داشته وقوع شورش‌ها پس از به تخت نشستن داریوش دلیلی دیگر بر نامشروعیت حکومت او (به واسطه کشتن بردیای راستین) بوده است چندان نمی‌تواند درست باشد. پدید آمدن شورش‌ها معمولاً در هر دوره تغییر و تحول پادشاهی بوده است همچنانکه در زمان کوروش در چند مورد پدیدار گشت. شورش‌های پس از به سلطنت نشستن داریوش به واسطه نبود شاه در مرکز حکومت و دور بودن از کشور و احتمالاً شایعه قتل وی (کمبوجیه)



این کتاب ترجمه‌ای است از فصل آخر کتاب دوجلدی خانم کورت، به نام تاریخ خاورمیانه باستان از انتشارات راتلیج انگلستان که چاپ نخست آن در سال ۱۹۵۵ انتشار یافته است

کمبوجیه را آقا خطاب می‌نمودند و او اقوام ایونی و آلان را بندگانی می‌دانست که به او به ارث رسیده است»^۹ چگونه می‌توانست چنین برادری (بردیا) را تحمل کند و در سفرهای جنگی دور و دراز خود کشور را به امید او [که رقیب پرتقدارش در میان مردم بود] رها سازد. آیا بهتر نبود که به یکباره از سر او راحت شود؟ هرچند باید به این مطلب گفته کلمان هوار را نیز افزود که او (کمبوجیه) دارای وضعیت روحی و جسمی چندان مناسبی نبود چه از دوران کودکی دچار بیماری صرع بود».^{۱۰}

۹) و نکته آخر همچنانکه در بند ۴ گفته شد اگر بردیا واقعاً فرزند کوروش بود به چه علت دست به تخریب معابد زد و سعی در احيای حکومت مغان نمود؟ و از سوی دیگر از مردم کناره گرفت و به افراد خانواده‌اش دستور داد تا روابط خود را با یکدیگر قطع نمایند. داریوش برای اینکه صحت گفته‌های خود را در دروغی بودن بردیا ثابت کند، دستور داد سرگنومات غاصب را در کوی و برزن به مردم نشان دهند و آنگاه فرمان به کشتار مغان داد چرا که آنها گنوماتا را در رسیدن به منظورش یاری رسانده بودند. پارسیان خاطره این کشتار را که ملاکافونی (مغ‌کشی) نام داشت هر سال جشن می‌گرفتند. واقعه اخیر ثابت می‌کند که قبیله مادی مهنها در شورش بردیای دروغین دست داشتند. شاید امیدوار بودند که بدین‌وسیله از سقوط ماد انتقام بکشند و حکومتی دینی تأسیس کنند.^{۱۱}

اقدامات داریوش یکم را مؤلف بطور خلاصه بیان نموده است. در انگیزه اتصال دریای مدیترانه به دریای سرخ مؤلف هدف داریوش را گشودن راه بازرگانی دریایی از شرق مدیترانه به خلیج فارس دانسته است.

مؤلف قتل خشایارشا و ولیعهد را هم توطئه‌ای طراحی شده توسط اردشیریکم می‌داند و این درحالی است که منابع این عصر نظر

بوده است. فرامین بردیا خود باعث ایجاد نوعی لجام‌گسیختگی و بالا رفتن انتظار مردم گشته بود و به عبارتی این فرامین باعث پدید آمدن سوءاستفاده‌هایی شدید در کشور گردید. این اقدامات همچنانکه برای برخی خوشایند بنظر می‌رسید برای اکثریت نیز جز نارضایتی نتیجه دیگری را همراه نداشت. درواقع اقدام‌های به اصطلاح اصلاحی بردیا، شیرازه جامعه را از هم گسیخت و راه را برای مدعیان دیگر باز نمود.

۱۰) همچنانکه دکتر زرین کوب بیان نموده‌اند: «درست است که در زمان داریوش، پدربزرگاش، آرشام و پدرش ویشتاسپ زنده بودند اما اقدام به رفع این غائله (بردیای دروغین) نیروی جوان می‌خواست و لاجرم ویشتاسپ و آرشام میدان را به داریوش واگذاشتند.»^{۱۲}

۱۱) از سوی دیگر باید گفت که خود داریوش هم شاخه‌ای از خاندان هخامنش بوده است همچنانکه پس از قتل گنومات برای انتخاب وی (داریوش) به سلطنت موردی برای بحث پیش نیامد و حق وراثت و اولویت او در بین پارس‌ها محل تردید نبود. او از خاندان هخامنش بود و با کناره‌گیری پدر و جدش از ورود در ماجرا از سایر متحدان خویش برای اشغال تختی که از فرزندان کوروش مانده بود اولی به نظر می‌رسید. انتخاب به قرعه خاصه با شیوه اسب حاجت نبود و روایت هرودوت در این مورد افسانه‌ای بیش نیست.^{۱۳}

۱۲) از سوی دیگر محبوبیت بردیا به هنگام حیات (قبل از قتل توسط کمبوجیه) باعث وحشت کمبوجیه بود. او شدیداً به بردیا حسادت می‌ورزید. بردیا برادر تنی او محسوب می‌شد و از سوی پدرش حاکمیت تمام نواحی شرقی امپراتوری را عهده‌دار بود. او را مردم دارای صفاتی همچون پهلوانی، خلق و خوی پسندیده انسانی و مروت می‌دانستند. کمبوجیه‌ایی که به قول افلاطون «صفات ارزنده‌ای که در وجود کوروش موجب اعتلای پارس و موجد انتظام امپراتوری می‌شد را نداشت»^{۱۴} و یا به قول هرودوت: «ایرانی‌ها کوروش را پدر و

املی کورت را ندارند [لازم به توضیح است که بنا به اظهار منابع: سستی خشایارشا در عدم پی گیری و جدیت برای کشورگشایی باعث نارضایتی صاحب منصبان و بزرگان نظامی گشته بود که در نهایت منجر به طرح و اجرای نقشه قتل وی توسط اردوان رئیس قراولان مخصوص شاه شد. پس از قتل خشایارشا، اردوان به نزد اردشیر رفت و وی را از قتل شاه آگاهانید و این توطئه را به داریوش برادر دیگر اردشیر نسبت داد و اردشیر برای انتقام از قاتلان پدر به همراه اردوان به سرای داریوش رفته و او را از پای درآوردند.]^{۱۵}

صلح اردشیر دوم با یونانیان که به «صلح شاهانه» معروف است را املی کورت: «زمینه مالکیت ایران بر شهرهای آسیای صغیر و تثبیت در آنها دانسته و متذکر می شود با این امر پیروزی های یونانیان در سالامیس و پلاته سرانجام به زیان آنان تمام شد و حالت وارونه پیدا نمود.»^{۱۶}

در بخش «سقوط شاهنشاهی ایران» مؤلف بدون ذکر علل و اسباب اصلی و عمده سقوط این سلسله، از داریوش در مقابل شکست از اسکندر دفاع می کند و شکست ایران و داریوش از اسکندر را به بدشانسی تقارن داریوش با اسکندر نسبت می دهد.^{۱۷} این اظهار خانم کورت با شواهد و دلایل تاریخی چندان سازگاری ندارد. به طور مثال گفته می شود در نبرد ایسوس و گوگمل بجای اینکه فرماندهی به عهده شخصی رشید و با اراده محول شود تا در مقابل حملات اسکندر مقاوم باشد، خود داریوش فرماندهی را برعهده می گیرد و همین که با جنگاوران روبرو می شود از صحنه نبرد می گریزد.^{۱۸}

به نظر املی کورت «برخلاف برداشت های رایج، شاهنشاهی ایران به هنگام حمله اسکندر دولتی پوسیده و در حال فروپاشی نبود و توانسته بود مسائل و مشکلات بسیاری را به نحوی فوق العاده پشت سر گذارد.»^{۱۹}

املی کورت معتقد است راز بقای دولت هخامنشی در دو بیست سال آخر این دولت به دو علت بوده است: «نخست این که پس از وقوع بحران شدید سال های ۵۲۲-۵۲۱ ق. م. وقتی داریوش یکم توانست با توسل به زور و خشونت تخت پادشاهی را به چنگ آورد، خاندان هخامنشی هرگز تسلط انحصاری خود بر تخت سلطنت را از دست نداد. ثانیاً در زمان سلطنت داریوش یکم و خشایارشا، این امپراتوری به پختگی و ثبات دست یافت، از آن پس «شورش های ملی گرایانه» به ندرت روی می دادند.»^{۲۰} با وجود این دلایل خانم کورت به این سؤال پاسخ دقیق و قانع کننده نمی دهد که اسکندر چگونه و چرا توانست ایرانیان را شکست دهد؟

در بخش «جایگاه پادشاهی در باورهای ایرانیان» مؤلف چنین اظهار نظر می کند که شاه آفریده اهورامزدا بود. شاه استوار سازنده طرح وی برای حفظ نظم کامل جهانی به شمار می رفت که همه کس از آن سود می برد. در این طرح، شاه و خدا مکمل هم بودند و هدف یگانه ای داشتند.^{۲۱} به نظر مؤلف (با تکیه بر سنگ نبشته های عصر هخامنشی) احساسات و اعتقاد مردم به پادشاهی متوجه مفهوم پادشاهی بوده است نه شخصیت یک فرد خاص. قدرت شاه به این معنا نبوده است که هرچه او اراده کرد انجام دهد. او در مقام نگاهبان آفریده های اهورامزدا بوده و به یاری او بر زمین حکم می راند و ملزم به رعایت قوانین اخلاقی - سیاسی خداوندی بود.^{۲۲}

در رابطه با انتخاب جانشین توسط شاه، املی کورت اظهار می دارد در مراسمی که در ملاء عام صورت می گرفت جانشین (ولیمهد) آینده اجازه می یافت که کلاه «تیارا» را بر سر بگذارد. گذاشتن این کلاه از امتیازات انحصاری شاه بود و اگر کس دیگری این کار را می کرد نشانه شورش تلقی می شد.^{۲۳} نحوه برخورد شاه با درباریان و اشراف از دیگر بخش های کتاب می باشد. در رابطه با ساتراپ ها و نقش آنان در دستگاه اداری هخامنشی توضیحات مختصری بیان گشته است. در بخش دیگری از کتاب تحت عنوان «زمین، کار، نیروی انسانی» موضوعاتی همچون املاک اشراف ایرانی و شاه و خاندان شاهی و املاک کشاورزان مورد بحث قرار گرفته است. املی کورت اظهار

می دارد «اشتباه است اگر تصور کنیم که ماشین جنگی ایران کاملاً به مزدوران یونانی وابستگی داشته است. در سراسر امپراتوری پادگان هایی متشکل از گروه های قومی گوناگون وجود داشته و مهاجرنشین های نظامی آماده بوده اند که هر لحظه لازم باشد برای دفاع از دولت اسلحه برگیرند.»^{۲۴}

در بخش پایانی کتاب که تحت عنوان «حکومت ایران، خودمختاری محلی و سنت محلی» آمده مؤلف سخن خود را با این سؤال آغاز نموده که آیا مقامات بالا و کلیدی که در اختیار گروه کوچکی به اسم اشراف ایرانی قرار داشت قشر نفوذناپذیر بودند یا نه؟ پاسخ را مؤلف با ارائه دو دلیل منفی می داند: ۱- «مدرکی وجود دارد مبنی بر اینکه حداقل یک نفر غیرایرانی به مقام ساتراپی رسیده باشد (به پاداش حمایت از داریوش در رسیدن به سلطنت). ۲- نمونه متیوکوس پسر سردار آتنی که به دربار داریوش رو آورد و مورد استقبال شاه قرار گرفت و دارای املاک و زن پارسی نیز گشت.»^{۲۵}

پی نوشت ها:

- ۱- کورت، املی: هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، انتشارات ققنوس، ۱۳۷۸، ص ۵ - یادداشت مترجم.
- ۲- همان، ص ۱۷.
- ۳- همان، ص ۲۱.
- ۴- همان، ص ۵۴.
- ۵- همان، ص ۵۵.
- ۶- ویسهوفر، یوزف: ایران باستان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ۱۳۷۷، شمشاد - ص ۵۱.
- ۷- کاسب، عزیزالله: منحنی قدرت، نشر تابش، ۱۳۶۸، ص ۳۸.
- ۸- پیرنیا، حسن: ایران باستان، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۵۳۴.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین: روزگاران، نشر سخن، تهران، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۷۱.
- ۱۰- همان، ص ۷۱.
- ۱۱- همان، ص ۶۰.
- ۱۲- پیرنیا، پیشین، ص ۴۸۰، ج ۱؛ کاسب، پیشین، ص ۳۸.
- ۱۳- هوار، کلمان: ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵، ص ۵۴.
- ۱۴- همان، ص ۵۵.
- ۱۵- پیرنیا، پیشین، ج ۱، ص ۹۰۴.
- ۱۶- کورت، پیشین، ص ۷۳.
- ۱۷- همان، ص ۷۷.
- ۱۸- بیات، عزیزالله: کلیات تاریخ پیش از اسلام، ۱۳۶۸، دانشگاه ملی (شهید بهشتی)، ص ۶۵؛ همچنین جهت اطلاع دقیق از ضعف های عمده و دلایل شکست داریوش سوم به: پیرنیا، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۴۷ مراجعه کنید.
- ۱۹- کورت، پیشین، ص ۷۸.
- ۲۰- همان، ص ۷۹.
- ۲۱- همان، ص ۸۰.
- ۲۲- همان، ص ۹۱.
- ۲۳- در فرهنگ لغت دهخدا این عبارت به شکل تیار tiare آمده و چنین معنی شده است: تاج سلطان فارس و ماد و تیار پاپ نیز به تقلید آن ساخته شده است و در اویش نیز امروز کلاهی به همین شکل دارند. پارسی ها کلاه نمیدین که خوب مالیده بودند و آن را تیار می گفتند بر سر می نهادند. طرز لباس را پارسیها از مادیها اقتباس کردند. شاه لباسی از پارچه های گرانبها و تاجی بلند بر سر داشت که آن را مورخین یونانی گاهی تیار و در مواردی کیداریس می نامیدند. (دهخدا، چاپ دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۷۱۸۴، چاپ ۱۳۷۷.
- ۲۴- کورت، پیشین، ص ۱۲۲.
- ۲۵- همان، ص ۱۲۴.

◀ املی کورت: «ثروت و قدرت پادشاهان ایران، نویسندگان یونان را مسحور ساخته بود و آنان در واکنش به این عظمت و جلال به نقل داستان هایی از دسیسه های درباری و انحطاط اخلاقی ناشی از نازپروردگی و رفاه و تجمل بی پایان می پرداختند. این داستان ها که شاهان هخامنشی را اسیر زنان دربار می دانست در واقع روایت و بازتابی از هنجارهای اجتماعی و سیاسی خود یونان بود

◀ املی کورت معتقد است کسی که بدست داریوش از پای درآمد خود بردیا، برادر تنی و راستین کمبوجیه بوده است نه گئومات مغ. داریوش این داستان را برای غصب سلطنت بر ساخته است. به نظر املی کورت داریوش به دلایلی از شاه شدن محروم بود

◀ مؤلف، قتل خشایارشا و ولیعهد را هم توطئه ای طراحی شده توسط اردشیریکم می داند و این در حالی است که منابع این عصر نظر املی کورت را ندارند

